



یادبود

آنچه نباید اتفاق می افتاد

جلال‌الدین رفیع‌فر*

حدود چند ماهی است که از شنیدن این خبر می‌گذرد، اما هنوز باورش برایم سخت است. این خبر شک‌آورترین خبری بود که طی چند سال اخیر شنیدم. نهیب صدای خبر آنقدر بلند و رسا بود که نه فقط جامعه دانشگاهی و جامعه علوم اجتماعی بلکه همه کسانی که او را می‌شناختند، به شدت لرزاند. همه خبر را شنیده بودیم، ولی هیچ کس حاضر به باورش نبود. چون مرگ هاله لاجوردی خبر کوچکی نبود که به سرعت پذیرفته شود! همه مات و مبهوت به دنبال علت این مرگ نابهنگام و دور از انتظار می‌گشتند. خیلی‌ها بلافاصله حدس زدند که او خودخواسته از بین ما رفته است! اگر خودخواسته بودن مرگ او صحت نداشته باشد یا به گفته برادرش «دق» کرده باشد! و یا به نظر امروزی‌ها «افسردگی» گریبانش را گرفته باشد، در هر حال این سؤال پیش می‌آید که چرا چنین سرنوشت هولناکی نصیبش شد؟ این سؤالی بود که همه از خود می‌پرسیدیم. تنها پاسخی که می‌توان به این سؤال داد، آن است که علت اصلی این اتفاق ناگوار را بایستی در شرایطی که در محیط کار به او تحمیل شده بود، جستجو کرد.

قلم‌های زیادی در وصف حال او به حرکت درآمدند و نوشتند، ولی چه سود که او دیگر برای همیشه از میان ما رفته بود. در این مدت یادداشت‌ها و سخنرانی‌های متعددی را که درباره او نوشته و بیان شده بود، تا حد دسترسی با دقت مطالعه و دنبال کردم. عده‌ای صحبت از شهیدسازی کرده بودند! عده‌ای به تسویه‌حساب‌های شخصی پرداختند و عده‌ای هم از این فرصت برای طرح مسایل شخصی و حتی خودستایی «سوء استفاده» کردند! عده‌ای هم بدون غرض و صادقانه به شرح صفات مثبت و منفی او پرداخته بودند.

دکتر لاجوردی جذب گروه آموزشی شده بود که با بعضی از اعضای آن به دلیل داشتن تخصص‌های گونه‌گون سنخیت لازم را نداشت. در آن مقطع سیاست مدیریت وقت دانشکده بیشتر معطوف به توسعه کمی بود! این سیاست باعث شده بود تا بعضی از گروه‌های دیگر

* استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران jrafifar@ut.ac.ir

دانشکده علوم اجتماعی نیز در آغاز با نام‌لامیاتی روبرو شوند (گروه مردم‌شناسی، برنامه‌ریزی و...)!^۱ در آن مقطع بیشتر کسانی که ابتدا در گروه تازه‌تأسیس ارتباطات جذب شده بودند، غالباً از گرایش‌های مختلف رشته جامعه‌شناسی بودند. به همین دلیل گاه‌گاهی اختلاف‌نظرهایی بین‌شان پدید می‌آمد که در همین رابطه، همکار محترم دکتر کاظمی وریج، که در آن زمان عضو همان گروه بودند، به درستی فرازهایی از این منازعات حرفه‌ای را در یادداشتی با عنوان «سنت اباضی»^۲ بیان کرده‌اند. من به عنوان «معاون آموزشی» وقت دانشکده در جلساتی که مجبور به شرکت در آن بودم، چندین بار نظاره‌گر این منازعات بودم. بدیهی است شدت گرفتن چنین وضعیتی در فضای یک گروه آموزشی باعث شده بود که نه تنها کیفیت این رشته تا حدودی صدمه ببیند، بلکه دامنه آن به فضاهای دانشجویی نیز کشیده شود. به همین دلیل مناقشات و اختلاف‌نظرهایی در بین دانشجویان این رشته نیز دیده می‌شد که انعکاس آن گاهی به صورت نامه یا حتی شکایت به آموزش دانشکده می‌رسید و تقاضای رسیدگی داشتند! بعدها که استادان جدیدی جذب شدند، کم‌کم موج اعتراض‌ها نیز فروکش کرد. بدیهی است تحمل چنین شرایطی برای یک استادیار جوان مشتاق به کار و صریح‌اللهجه در گروهی که تضاد آراء زیادی در آن وجود داشت، کار چندان ساده‌ای نمی‌توانست باشد!

تعداد زیادی از افرادی که او را می‌شناختند، رفتار، کردار و منش او را تحسین کرده‌اند. خوش‌رویی، معرفت و شادابی، از او فردی به‌یاد ماندنی ساخته بود. استادی سرشار از انرژی و خلاقیت که به معنی واقعی معلمی کرد، هر چند به مدت کوتاه! ولی افسوس که گردش روزگار به او فرصت نداد تا بتواند کلیه قابلیت‌هایش را به درستی و آن‌طور که باید نشان دهد و با یکی از بدترین شیوه‌های ممکن با او مقابله کرد!

دکتر هاله لاجوردی یکی از مظلوم‌ترین، پاک‌نهادترین، شریف‌ترین، با شخصیت‌ترین و در عین حال یکی از بی‌پناه‌ترین استادان دانشکده ما بود. چه در دوره دانشجویی و چه در دوره‌ای که با او همکار بودم، جز متانت چیز دیگری از او به یاد ندارم. حتی زمانی که به دلایل غیر قابل دفاع مورد عتاب و بدرفتاری قرار گرفت، هرگز از متانت‌اش کاسته نشد. همان‌جا فهمیدم که جنگی نابرابر علیه‌اش تدارک دیده شده که در این جنگ تنها اسلحه او اشک بود و سکوت.

۱. رفیع‌فر. جلال‌الدین (۱۳۹۶). مردم‌شناسی در گذار. دوفصلنامه نقد کتاب علوم اجتماعی. شماره ۱۵ و ۱۶. ۲۵۷-۲۶۹.

۲. کاظمی وریج. عباس (۱۳۹۹). زندگی علمی هاله لاجوردی. روزنامه شرق (۹۹/۱۱/۱۸).

افسوس آنهایی که انتظار داشت در آن شرایط سخت از او حمایت کنند، همه یکسره پشت‌اش را خالی کردند و هیچ کس به دادش نرسید. هیچ کس...! آنجا بود که به بی‌پناهیش پی بردم تا بالاخره آنچه نباید اتفاق می‌افتاد، اتفاق افتاد! ما نیز طی ده سال اخیر آنقدر بی‌رحمانه فراموشش کردیم که هیچ عذری برای این قصور پذیرفتنی نیست؛ که اگر چنین نمی‌شد شاید او هنوز در بین ما بود.

آخرین بار او را در مراسمی دیدم که برای تکریم یکی از استادان در دانشکده برگزار می‌شد. در چند دقیقه‌ای که فرصت صحبت با او برایم میسر شد، انزجار او را کاملاً حس کردم. مخصوصاً وقتی ماجراها و دلایل کنار گذاشتن‌اش را برایم بیان کرد! او از بعضی رفتارهای ناشایست و بُهتان‌های ناروا و قضاوت‌های نسنجیده شدیداً آزرده‌خاطر شده بود. تازه فهمیدم چه دردی کشیده است! از افرادی گله داشت که بیشترین کمک‌ها و حمایت‌ها را در شرایط حساس از آنها کرده بود و همان جا فهمیدم که مرگ واقعی‌اش همان موقع اتفاق افتاده است. در واقع دکتر لاجوردی همان زمانی که مجبور به ترک دانشکده شد، از میان ما رفته بود! که این، هم برای خودش و هم برای اطرافیانش دردناک‌ترین نوع مرگ است. البته زنده‌یاد هاله لاجوردی اولین قربانی این نوع رفتارها و کشمکش‌های سخیف نبود. قبل از او استادان دیگری نیز به سرنوشت او دچار شده بودند! ولی او کسی نبود که به راحتی بتواند این اتفاق ناگوار را تحمل کند و به سادگی با این بی‌عدالتی که فکر می‌کرد در حق‌اش شده است، کنار بیاید. او سعی کرد از راه‌های قانونی دوباره به دانشکده که به خانه اصلی او تبدیل شده بود، بازگردد، ولی متأسفانه چنین نشد! شخصیت هاله لاجوردی به گونه‌ای بود که به او اجازه نمی‌داد برای رسیدن به هدف وسیله را نادیده بگیرد. پایبندی او به اصول اخلاقی مانع اصلی این کار بود و او هرگز آن را زیر پا گذاشت. به همین خاطر مسیر سخت و طاقت‌فرسای انزوا را در پیش گرفت و آنقدر ادامه داد تا امانش بریده شد! ولی این حادثه جانسوز، پیام‌گویا و روشنی داشت که با قیمت سنگینی هم بیان شد. پیام این حادثه غم‌انگیز، پشت کردن به دورویی، تبعیض، باندبازی، تملق، تظاهر و... بود که با صراحت نشان داده شد و همچنین خطرات این اعمال یک بار دیگر گوشزد شد. این پیام به وضوح بیانگر آن بود که این مسیر، راه‌حل هیچ یک از نیازهای جامعه، به خصوص در محیط‌های آکادمیک و دانشگاهی نیست و در واقع مسیری که ارزش‌های انسانی و اخلاقی برایمان تعیین می‌کند، بایستی چراغ راه باشد.

امیدواریم این نوع رفتارها در محیط‌های آکادمیک بالاخره به پایان برسد و شرایطی به وجود آید تا دیگر شاهد چنین اتفاقات ناخوشایند و پُرهزینه‌ای نباشیم.
آثار وجودی شادروان دکتر هاله لاجوردی نه فقط زنده است، بلکه زنده خواهد ماند. یاد او از خاطر کسانی که او را می‌شناسند، هرگز نخواهد رفت.

دروود به روان پاکش

Recognizing the Role of Virtual Social Networks in Recreating the Cultural Ethnic Identity of the Arab People of Khuzestan Province in Iran with Emphasis on Instagram¹

Seyed Moein Musaviseresht² Asadollah Babaiefard³

Abstract

The process of globalization has provided the conditions for the emergence of local and ethnic cultural identities, and was not leading to cultural unification in practice. Identity is a variable that changes during the social experience and with the formation and expansion of new communication tools and methods. This study identifies and describe the construction of the Arab people of Khuzestan province's identity in virtual social networks by qualitative content analysis method and tries to identify a pattern for recreating the ethnic cultural identity of this people in their activity in the virtual social network Instagram. For this purpose, 30 selected posts from 20 active channels related to the cultural-ethnic identity of this people in the virtual social network Instagram were selected and through studying them based on the content analysis unit, users' action patterns were discovered. The results indicate the existence of three action models: confrontation with official culture, repetition, and innovation in the elements of ethnic cultural identity of the Arab people of Khuzestan province.

Key words: recreation, cultural identity, ethnicity, instagram, globalization

1 Derived from a M.A. Thesis.

3 M.A. of Culture Studies, Kashan University s.moein.musavi@gmail.com.

2 Ph.D. in Sociology, Social Science Department of Kashan University (Respondent Author)
babaiefardm@gmail.com.